

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیانات در باره

حبر و اختیار

و منطق عائشه در جنگ جمل

مشهد مقدس

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ
وَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

عائشه به او گفت: آیا پدرت با مادرت ازدواج کرد یا نه؟

گفت: بله!

گفت: به چه علت ازدواج کرد؟

گفت: تقدیر خدا بود.

گفت: خُب این کار من هم تقدیر خدا بود.

این مطلب از کتاب «كَنْزُ الْعَمَالِ» است. و آن شخص هم هیچ نگفت.^۱

۱- كنز العمال المتقى الهندي، ج ۱۱، ص ۳۳۴: عن عروة قال: قلت لعائشة: من كان أحب الناس إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قالت: علي بن أبي طالب؛ قلت: أي شيء كان سبب خروجك عليه؟ قالت: لم تزوج أبوك أمك؟ قلت: ذلك من قدر الله، قالت: و كان ذلك من قدر الله.

حالا شاهد ما: این منطق عائشه بعنوان جواب، یک منطقی است که از قرون متمادی بسیاری از خواص و عامه مسلمانها را به خود مشغول کرده؛ و از جهت این که امری است واقع شده و از تقدیر خدا خارج نیست، می‌خواهند خودشان را در آن اموری که اختیار و اراده آنها دخالت داشته رفع مسئولیت کنند. ما این منطق را در کلام ابابکر و عمر و معاویه و تمام حُکام بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس در طول مدّت حکومتشان می‌بینیم که این اریکه سلطنت و این حکومت، و به تبع آن تمام اعمالی که انجام می‌دهند براساس تقدیر خداست، و بنابر این نه تنها رفع مسئولیت نمی‌کنند بلکه عملشان را مُمضا و صحیح هم می‌دانند.

حالا این منطق عائشه و به تبع آن این منطق کلی درست است یا نه؟ اگر درست است خُب جنگ عائشه با امیرالمؤمنین به تقدیر خدا بوده دیگر و هر کاری هم که می‌شود در عالم، بدون اراده و تقدیر خدا که نمی‌شود باشد، و بنابراین اینکار صحیح بوده؛ چون عین تقدیر خدا بوده و کار صحیح هم که از آن مؤاخذه نمی‌شود.

حالا آن شخص می‌گوید: پس بنابر این چون علی بن ابیطالب به گفتار خودش از همه مردم در نزد رسول خدا محبوبتر بود چرا با او جنگ کردی؟ عائشه می‌گوید: آیا پدرت با مادرت ازدواج کرد یا نه؟ چرا ازدواج کرد؟ خُب ازدواج کرد دیگر! کاری پیش آمد ازدواج کرد، تقدیر خدا بود. کار من هم تقدیر خدا بود؛ پس همانطوری که تو در ازدواج مادرت با پدرت نمی‌توانی ایراد بگیری، از کار من هم ایراد نگیر!

ما خیلی از کارها را انجام می‌دهیم و همین، می‌گوئیم ای آقا! خواست خدا بود، خواست خدا بود و این کار هم شد؛ و بواسطه اینکه کار، کارِ خداست و تقدیر خداست خودمان را از دایره مؤاخذه و مسئولیت کنار می‌بریم.

اگر همه کارها از خداست، این کار ما هم از خداست؛ و اگر این کار ما هم از خداست پس چرا ما اختیار و اراده خودمان را جدا می‌کنیم؟ و منحاز می‌کنیم؟ و بگوئیم که این اراده و اختیار ما هم خواست خداست، و بنابر این تمام عواقبی که بر اثر این اختیار و اراده برای ما پیدا می‌شود آن هم کار خداست، و اینها معلول عمل ماست. چرا خدا را در قضا و قدر محکوم می‌کنیم و خودمان را حاکم و غالب بر خدا می‌کنیم؟ خُب خودمان هم یک مهره از این مهره‌های عالم خلقت و دستگاه کلی هستیم.

درست است همه چیز از قضا و قدر خداست، ولیکن این اختیاری که ما در این کار داریم هیچ نقشی ندارد؟! در حالتی که بزرگترین نقش را همین اختیار دارد.

آن شخص در آنجا اگر به عائشه می‌گفت: خانم عائشه که جلوی من نشستی! تو پس چرا رویت را از من گرفتی؟ عائشه چی می‌گفت؟ می‌گفت: خواست خداست! تقدیر خداست! یا می‌گفت: تکلیف است، خدا به من امر کرده رویم را بگیرم و رویم را از تو گرفته‌ام؛ ولی رو گرفتن منافات با آن خواست کلی خدا ندارد.

و بنابر این جنگ جمل هم که خواست خدا بوده و امری هم بوده مسلم و مسلم هم واقع می‌شده و پیغمبر هم قبلاً خبر دادند، منافات با اختیار و اراده افراد در آن زمان ندارد؛ و حتی این بهشتی باشد یا جهنمی بواسطه همان جهت

مشخص می‌شود، و آن خواست و اراده خدا از ناحیه اراده و اختیار مردم انجام می‌گیرد.

الآن بنده این قندان را بلند می‌کنم به اراده خودم؛ - نیست؟! - و این هم اراده خداست؛ حالا می‌اندازم زمین قندان می‌شکند، می‌توانم در اینجا بگویم که این اراده خداست؟ و از خود رفع مسئولیت کنم که دیگر من مؤاخذه نمی‌شوم؟! نه آقا! این حرف را هیچ جا قبول نمی‌کنند، اولاً شرع و ثانیاً وجدان و ثالثاً عقل می‌گوید: شما ضامن این هستی، شکستی بایستی که قندان را بدهی؛ و هر چه فریاد بزنم آقا خواست خدا، اینها... هیچ کس گوش نمی‌کند و بلکه این حرف را نسبت به جنون می‌دهند؛ یعنی این حرف دیوانگی است، یک نفر در دنیا هر جنایتی کند و بگوید: خواست خداست؟!!

بله اگر این کار انجام گرفته بود بدون واسطه اراده و اختیار، (لیوان خودش از طاقچه می‌افتد می‌شکند، زلزله می‌آید و لیوان می‌افتد می‌شکند)، اختیار ما در او دخالت ندارد خدا هم برای ما حکم ضمان هم نکرده؛ ولی وقتی اختیار ما در این دخالت دارد، این حکم به ضمان کرده: **مَنْ أَتْلَفَ مَالَ غَيْرِهِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ؛ قَاعِدَةُ «مَنْ أَتْلَفَ».**

تمام ضمانتها را بر اساس همین قاعده مترتب می‌کنند؛ قاعده عقلی و شرعی و وجدانی است. یعنی قاعده شرعی تنها نیست ها! در سایر مذاهب، و بلکه در میان وحشی‌های جنگل هم قاعده «مَنْ أَتْلَفَ» جاری است. اگر یک وحشی بزند مثلاً فرض کنید که لباس آن وحشی دیگر را پاره کند یا متاعی که او گرفته از دستش بر باید او بر همین اساس قاعده «مَنْ أَتْلَفَ» که عقل او و وجدان او حکم می‌کند، بر او تعقیب می‌کند و از او می‌گیرد.

پس این قاعده کلی را، به کلی ما از دایره حکومت خدا خارج کنیم؟ و دایره خدا را منحصر کنیم به آن چیزهایی که اختیار و اراده ما در آنها دخالت ندارد؟! یا نه! این کار خدا که شکستن این قندان است اینجا از ناحیه و از دریچه و از مسیل و از مسیر و از ممشای اراده ما تحقق گرفته؛ ما جزء العلة، یا آخرین جزء مُتَمِّمِ عِلَّتْ برای تحقق این هستیم.

اگر فرض کنید برای اینکه این قندان اینجا شکسته بشود، هزار علت لازم است؛ اول اینکه: خدا خاک را ایجاد کند، ثانی اینکه: این مواد را از آن خاک جمع کنند، ثالث اینکه: ببرند در کارخانه بپزند، رابع اینکه: بیایند آن را مثلاً چه کنند، چه کنند، چه کنند، و بعد بیاورند کارتن کنند، و بعد بیاورند دکان بفروشند، و بعد هم بیاورند و بخرند و اینجا بگذارند؛ و الآن هم هزاران هزار علت برای نگهداری این، از قوای جاذبه و شرایط زمانیّه و مکانیّه و سایر اجزاء و اسباب برای تحقق این، الآن موجود است؛ ولی یک شرط هم دارد که آن شرط آخرش این است که ما اختیار شکستن او را نکرده باشیم؛ و الا اگر اختیار شکستن او را بکنیم تمام این قندان با تمام آن خصوصیات، همه از بین می‌رود و فانی می‌شود.

پس شکستن این قندان الآن با وجود تمام آن سلسله اسباب که هزاران هزار علت است، یک جزءاش هم که از همه قوی‌تر و مهم‌تر و مُتَمِّمِ تمام علتهاست اراده ماست؛ ما اراده کنیم این می‌شکند، اراده کنیم نمی‌شکند؛ اراده می‌کنیم نماز می‌خوانیم، نه، نمی‌خوانیم؛ روزه می‌گیریم، نه، نمی‌گیریم؛ حجّ می‌کنیم؛ آدم می‌کشیم، نمی‌کشیم؛ همچنین تمام معاصی و تمام گناهان اینها مربوط به اراده اوست؛ و اراده مال ماست.

تمام دنیا جمع شوند و بخواهند اراده را از ما بگیرند و اختیار را بگیرند و انکار کنند، نمی‌توانند؛ ما اراده کار زشت کردیم، مسئولیم و باید گوشمالی بشویم؛ و اراده مال ماست.

حالا از کجا آمده، ما از کجا آمدیم، از چه مَمَشائی پیدا شده، این حرفها به ما چه مربوط است! و اگر خیلی بخواهیم در این مرحله صحبت کنیم به ما می‌گویند: فضولی موقوف! این کار را می‌دانستید بد است یا نه؟ می‌گوئیم: بله! می‌دانیم بد است. اگر کار خوب بکنید که کار خوب گناه نیست، ثواب هم دارد؛ آن کسی که شراب می‌خورد و نمی‌داند شراب است، خیال می‌کند آب است آنکه گناه ندارد؛ ولی آن کسی که آب می‌خورد به نیت شراب او گوشمالی می‌شود و عقابش هم عین عقاب شخص گناهکار است، و عقاب تجرّی عین عقاب عصیان است! بدون هیچ تفاوت، در میزان و ملاک کلی.

بنابر این کار زشتی که ما با اراده خودمان می‌کنیم این مال ما است و به اختیار ما انجام می‌گیرد؛ این بهشت و جهنم ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۱ بر همین اساس است، شقاوت و سعادت مال این است، پیغمبران برای این آمدند، دعوتها همه صریح است، قتل و قتال انبیاء با دشمنان همه بر این اساس است، تبلیغات همه بر این اساس است، دین بر همین اساس است، و اگر این مسأله نباشد هیچی نیست.

و وقتی اختیار و اراده از ما رفت کنار، یعنی به جایی رسیدیم که اراده و اختیار نداشتیم، در آنجا مسئولیت نداریم و تکلیف هم نداریم؛ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ

۱- سوره الشوری (۴۲) ذیل آیه ۷.

نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴿۱﴾ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَنَهَا ﴿۲﴾ وقتی اختیار داریم ما بر اساس آن اختیار بهشت و جهنم داریم، سعادت و شقاوت داریم.

حالا شما بگوئید که بهشت و جهنم هم مال خدا است! ما هم می‌گوئیم خیلی خُب، باشد، حرفی نیست، ما هم همین حرف را می‌خواهیم بزنیم؛ ما هم می‌خواهیم بگوئیم خدا بهشت دارد جهنم هم دارد، ولیکن آن کسی که جهنم می‌رود و بهشت می‌رود با پای خودش به بهشت و جهنم می‌رود و مجموع خودش و پایش و اراده‌اش و بهشت و جهنم هم، همه ملک خدا است؛ در این حرفی نیست؛ وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ حرفی است تمام، درست، ولی این حرف سلب مسئولیت برای ما نمی‌کند؛ صحبت در این است.

من که می‌دانم قندان را بیخود ول بدهم می‌شکند، گوشمالی می‌شوم و می‌گویند بیا آقا از عهده ضمان بر بیا! نمی‌توانم بگویم من رفع این ضمان را از خودم می‌کنم، برای اینکه اینکار کار خدا بود. آن کسی که در اینجا حکم به ضمان کرده آن هم خود خداست، آن کسی هم که پول این را از ما می‌گیرد آن هم خود خداست، و ضامن و مضمون و حکم ضمان و همه اینها مال خدا است.

چه اشکال دارد؟ اشکال مگر پیدا می‌کند؟ حتماً ما باید خدا را ببریم در یک سوراخ سُنْبِه‌ای پیدا کنیم، و در آن زاویه‌های استثنائی او را پیدا کنیم و آن را صاحب اختیار برای حکم قرار بدهیم؟ یا اگر کسی بر اساس نظر توحید نگاه می‌کند و بحث می‌کند و وجدان می‌کند، همه عالم مال خدا است؛ پس بنابر این بر آن اساس حکم ضمان هم مال خداست. من که خودم باید پول این را هم بدهم از خداست، پول هم از خداست؛ آنکه می‌آید از من می‌گیرد هم، بر اساس

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۸۶.

۲- سوره الطلاق (۶۵) قسمتی از آیه ۷.

عقلی که دارد مال خدا است؛ عقل هم به او داده خدا داده؛ شرع هم که می‌گوید برو مالت را ضایع شده ضمانش را بگیر، آن هم مال خدا بوده. چطور من شکستن این را به خدا نسبت بدهم، اما بگویم من ضامن نیستم چون که خدا کرده؟ هان؟! این درست است؟!

عائشه بلند شده آمده تمام مردم را کشته و حرمت زن پیغمبر را از بین برده، این رسول خدائی که در همان بستر مرگ عائشه آمد گفت: رسول الله مرا نصیحتی کنید! رسول خدا به او فرمود:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۱ خیلی عجیب است! این! همه زنهای پیغمبر آمدند دست و پای پیغمبر را بوسیدند، همه گفتند که: ما را یک نصیحتی کنید، پیغمبر برای همه آنها یک جمله‌ای گفت، اما برای این می‌گوید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ این آیه را خواند؛ در خانه‌هایتان بنشینید! کنج خانه‌هایتان بنشینید و از خانه‌هایتان بیرون نیائید! مستقر باشید! در خانه‌یتان مستقر باشید! بیرون نیائید! این نصیحتی است که رسول خدا دارد به عائشه می‌کند.

و بعد هم پیغمبر زار زار گریه می‌کند، سؤال می‌کنند چرا گریه می‌کنی؟ می‌گوید: ترحم من برای این است، این هم زن من است! این هم ناموس من است! بایستی بلند بشود به علی بن ابیطالب با آن مقام عظمی سوار شتر بشود و بعنوان رئیس لشکر!

زن پیغمبر خیلی مهم است! زن پیغمبر ناموس پیغمبر است! زن پیغمبر هم‌دوش پیغمبر است! اعلانش در خارج کانه اصلاً دین از بین رفته، کعبه از بین رفته، قرآن سوخته شده که زن پیغمبر برای حمایت از بین رفتن این معنا کار به جایی رسیده که زن پیغمبر آمده برای دفاع؛ ای مردم!

۱- سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۳۳.

و ببینید بازار داری و صحنه داری و سیاست شیطانی چقدر قوی است که مردم جاهل هم دوازده هزار نفر به دنبال خودش می‌کشد، می‌آیند پای شترش می‌ایستند و جنگ می‌کنند و کشته هم می‌شوند دیگر! با همین جهل. این خیال می‌کنید شما خیلی خیلی کار آسانی است؟! نه خیلی مهم است.

این سیاست عائشه و این منطق عائشه و این فرار از مسئولیت و مؤاخذه در همه ما کم و بیش در آنجاهایی که بخواهیم محکوم بشویم هست! کار خلاف می‌کنیم تا وقتی در مقام بازپرسی بر می‌آئیم می‌گوئیم: آقا تقدیر خداست، از تقدیر خدا مگر می‌شود گریخت؟

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد سری تا نخواهد خدای جبر را درست می‌کنیم، این را هم منطق می‌آوریم و طرف را هم ساکت می‌کنیم. درست است «اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد سری...» این درست است، ولی صحبت در مسئولیت است.

می‌گوئیم آیا شمر مسئولیت داشت یا نه؟ ما اهل توحیدیم، عمل شمر را هم عمل خدا می‌بینیم، بریدن شمشیر را هم بریدن خدا می‌بینیم، امام حسین را هم از خدا می‌بینیم، همه را، خاک کربلا را هم از خدا می‌بینیم، همه‌اش مال خداست، اما در اینجا فقط در تجزیه و تحلیل دو تا است: یکی امام حسین که این اختیار را کرد این منهای خداست؟ و اختیار شمر منهای خداست؟ و این فعل منهای اختیار اینها صورت گرفته؟ یا نه این اختیارها که از ناحیه اینهاست، این ایجاب سعادت و رضوان پروردگار یا ایجاب شقاوت و دوزخ می‌کند یا نه؟

اگر بگوئید نمی‌کند این حرف غلط است، مسلم! زیرا که نه تنها افراد انسان مؤاخذه را بر اساس اختیار می‌دانند، (مذاهب، تمام مکتبهای عالم، هر انسان عاقلی، انسان مختار را مسئول می‌داند) بلکه وحشی‌ها هم انسان مختار را مسئول

می‌دانند. بلکه این غریزه در حیوانات هم هست؛ اگر یک حیوانی بی‌جهت نوک بزند، یک مرغی نوک بزند بر سر مرغ دیگری، این بر اساس اختیار خودش مسئول است! و روایت داریم که در روز قیامت معاقب واقع می‌شود! و بالأخره ما انکار اختیار در خودمان نمی‌توانیم بکنیم؛ تا اختیار هست، مثبت (بهشت و جهنم) هست؛ حالا ما بیائیم آدم بکشیم، و بعد بگویند: آقا چرا آدم کشتی؟ ما هم این شعر را می‌خوانیم:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد سری تا نخواهد خدای

اگر با این جواب، جواب بدهیم مغلطه کرده‌ایم.

مغلطه یعنی چی؟ یعنی برای آن نتیجه‌ای که می‌خواهیم تحویل طرف بدهیم مقدمات برهانی نمی‌آوریم، مقدمات شعری می‌آوریم و به صورت برهان جا می‌زنیم؛ و آن بیچاره هم خبر ندارد که چطور گرفتار شده؛ اما خدا که گرفتار مغلطه نمی‌شود.